

تحلیل فقهی مشروعیت کسب درآمد از انجام فعل واجب

مصطفی بروجردی^۱

چکیده

گستره دامنه تکالیف شرعی در جامعه اسلامی، چالش‌هایی را برای متدینان فراهم ساخته و فقیهان با لحاظ ادله و مستندات کوشیده‌اند با این پرسش‌ها مواجه شوند. مهم‌ترین پرسش اینکه آیا کسب درآمد از طریق انجام یک عمل واجب، می‌تواند مشروع باشد یا صرف وجوب عمل، مانعی شرعی برای تحصیل درآمد خواهد بود. این پرسش، سؤالات دیگری را نیز در پی داشته از جمله اینکه آیا میان اقسام واجب می‌توان در این زمینه قائل به تفکیک شد؟ آیا دریافت اجرت برای انجام عمل عبادی خود مکلف مشروع است؟ آیا اعمال نیابتی دارای مشروعیت است؟ این مقاله با طرح دیدگاه فقها به نقد و بررسی ادله و مستندات آنان پرداخته و در نهایت اثبات می‌کند که کسب درآمد از این طرق، مشروع است.

کلمات کلیدی: کسب درآمد، عمل واجب، نیابت، واجبات نظامیه، مال مسلمان، ملکیت تصرف.

^۱ - استادیار و عضو هیئت علمی دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه. mostafa.boroujerdi@gmail.com

مردمان در طول تاریخ برای گذران زندگی خود تلاش‌های مختلفی داشته و از طرق گوناگون به کسب درآمد اقدام می‌کرده‌اند. معاملاتی که در میان جوامع بشری رایج و عموماً مورد تأیید اسلام بوده، بسیار متنوع است و همین نشانگر گوناگونی روش‌های کسب درآمد است. اما با پیدایش شریعت و شکل‌گیری تکالیف الزامی الهی و دینی، برخی از کسب و کارها در جامعه دینی با چالش روبرو شده‌اند. این چالش را می‌توان در مناسبات امر واجب و فعالیت اقتصادی درآمدزا مورد بررسی قرار داد. مسئله از این قرار است که آیا می‌توان بر انجام عملی که بر انسان واجب است، اجرت دریافت نمود؟ آیا صاحبان مشاغلی که نظام اجتماع نیازمند خدمات آن‌هاست، می‌توانند برای انجام خدماتی که ارائه می‌دهند، اجرت دریافت کنند؟ آیا مادری که حیات نوزادش وابسته به شیردادن به اوست، می‌تواند از همسرش بخاطر ارائه این خدمت به فرزند مزد بگیرد؟ در جایی که شهادت دادن بر شاهدهی در دادگاه واجب است، آیا اجاره شاهد برای ادای شهادت صحیح است؟ آیا شاهد شرعاً می‌تواند بخاطر ادای شهادت به نفع کسی که او را اجیر نموده از او اجرت طلب کند؟ آیا کسانی که به امر قضاوت می‌پردازند، چه در مواردی که انجام آن یک واجب کفایی باشد یا واجب عینی، شرعاً می‌توانند از این بابت اجرتی دریافت کنند؟ این موارد، تنها نمونه‌ای از چالشی است که در زمینه کسب درآمد از طریق انجام عمل واجب مطرح شده است.

فقیهان شیعه از دیرباز، در جریان بررسی مسائل ابواب مختلف، به اقتضای موضوع، کم و بیش اشاراتی به این بحث داشته‌اند. برای نمونه به گزارش کرکی، در مسئله اجیر گرفتن برای تغسیل، تکفین و تدفین، در مورد غیر ولی میت، سید مرتضی قائل به جواز بوده است (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۳۶). اما بر اساس گزارش‌های فقیهان متأخر، مشهور فقیهان شیعه برآنند که اخذ اجرت بابت انجام عمل واجب، جایز نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۳۰؛ نجفی، ۱۳۶۵ش، ج ۲۲، ص ۱۱۶). برخی نیز در این زمینه ادعای اجماع کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۱۸۰). در مقابل، برخی از فقیهان بطور مطلق آن را جایز دانسته (خویی، ۱۳۷۴ق، ج ۱، ص ۴۶۰)، برخی میان واجب تعبدی و واجب توصلی^۱، بعضی میان

^۱ برخی از فقیهان، و از جمله محقق نائینی در کنار استفاده از این دو اصطلاح، از تعبیر واجبات نظامیه و غیر نظامیه استفاده کرده‌اند. مقصود از «واجبات نظامیه» اموری است که وجوب آن‌ها برای حفظ نظام جامعه است، مانند تمامی صنعتی که نظام زندگی مردم متوقف بر آن‌هاست. در مقابل، «واجبات غیر نظامیه» واجباتی هستند که هدف از آنها هرچند به اشخاص برمی‌گردد، اما از جهت حفظ نظام زندگی نیست (نائینی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۲).

تحلیل فقهی مشروعیت کسب درآمد از انجام فعل واجب ۲۷۱

واجب عینی و کفایی و بعضی نیز میان واجب تعیینی و تخییری، تفکیک قائل شده‌اند.^۱ لازم به یادآوری است که در مورد عدم جواز پرداخت اجرت به کسانی که به امر قضا اشتغال دارند، میان فقها اختلاف نظر جدی دیده می‌شود. برخی بطور مطلق آن را منع نموده و برآنند که قاضی حق ندارد نه از متحاکمین، نه از یکی از آنان، نه از غیر ذی‌نفع، نه از مردم شهر، نه از بیت‌المال، اجرتی بابت عمل قضاوت دریافت کند. امر قضاوت چه به نحو واجب عینی و چه به صورت واجب کفایی بر قاضی واجب باشد اخذ اجرت بر آن حرام است (نجفی، ۱۳۶۵ش، ج ۲۲، ص ۱۲۲). در همین راستا، اخذ اجرت برای مقدمات قضاوت، مانند سماع شهادت، جرح و تعدیل نیز حرام شمرده شده است (همان، ص ۱۲۳-۱۲۴). اما برای اموری که خارج از امر قضاوت و مقدمات آن است، اخذ اجرت جایز تلقی شده است (همان، ص ۱۲۴). در مقابل، برخی اخذ اجرت برای امر قضاوت را جایز دانسته، اما نه به عنوان عوض در برابر فعل قضاوت، بلکه به عنوان «ارتزاق» از بیت‌المال (همان، ص ۱۲۳).

موضوع اصلی این مقاله بررسی مانعیت وجوب عمل، در کسب درآمد از طریق یک عقد مشروع معاوضی مانند اجاره، جعاله و... است. بنابراین سؤال اصلی آن است که آیا بر اساس موازین فقهی می‌توان جهت انجام یک عمل واجب، کسب درآمد کرد یا وجوب عمل، شرعاً مانع آن است؟

همچنین در این بررسی باید به این پرسش‌ها پرداخت: آیا وجوب، ذاتاً با درآمدزایی تنافی دارد؟ آیا میان اقسام واجب (تعیینی، تخییری، عینی، کفایی، تعبدی، توصلی) در حکم مسئله می‌توان تفکیک قائل شد؟ آیا انسان می‌تواند برای انجام عبادتی که خود مکلف به انجام دادن آن است، مالی دریافت کند؟ آیا انجام عمل عبادی نیابتی ثبوتاً امکان‌پذیر و اثباتاً دارای مشروعیت است؟

هرچند فقها عمدتاً به مسئله اخذ اجرت بر واجبات در فقه اشاره و دیدگاه‌های متفاوتی در این زمینه ابراز کرده‌اند، اما می‌توان سؤال را فراتر از عقد اجاره مطرح کرد و هرگونه درآمدزایی را از طریق انجام فعل واجب مورد بررسی قرار داد. جعاله، وصایت، ارضاع، شهادت، قضاوت، طبابت و سایر مشاغلی که جامعه به آن‌ها نیازمند است، می‌توانند مورد نظر باشند.

^۱ برای گزارشی از این دیدگاه‌ها بنگرید به: آل بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۱۰-۱۲.

۱- نسبت ذات وجوب با کسب درآمد: مطالعه موردی اخذ اجرت در اجاره

۱-۱- **اهداف عقلایی عقد معوض:** فقها یادآور شده‌اند که بطور کلی در هر عقد معوض مورد عقد باید دارای هدف عقلایی باشد (خویی، ۱۳۷۴ق، ج ۱، ص ۳۷۳). برای نمونه مورد اجاره باید برای مستأجر^۱ دارای غرضی عقلایی باشد. به تعبیر دیگر مستأجر/ کارفرما، برای رسیدن به هدف و غرض، عمل و اقدام کند. البته لازم نیست که متعلق اجاره حتماً منفعتی باشد که شخص او از آن سود می‌برد. بلکه همین که او غرضی در مورد اجاره داشته باشد، کافی است. برای نمونه انسان می‌تواند کسی را برای تمیز کردن مسجد یا ساختن خانه شخص دیگر اجیر کند (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ص ۲۳).

۱-۲- **امکان تکوینی و شرعی انجام عقد:** علاوه بر این باید توانایی تکوینی و شرعی انجام عقد وجود داشته باشد. برای مثال اجیر/ کارگر، باید هم به لحاظ تکوینی و هم به لحاظ شرعی توانایی انجام یا ترک مورد اجاره را داشته باشد. زیرا در غیر این صورت عقد اجاره باطل خواهد بود (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۱۵۸).

۱-۳- **قهری نبودن عمل اجیر:** همچنین عمل باید به گونه‌ای باشد که بدون اجاره و امثال آن مستأجر نتواند به غرض خود برسد. زیرا اگر عمل برای اجیر، از امور قهری باشد نمی‌توان به صحت چنین اجاره‌ای حکم کرد. برای نمونه مستأجر نمی‌تواند کسی را اجیر کند که تنفس کند. زیرا چنین اجاره‌ای سفهی است (سبحانی، ۱۴۱۶ق، ص ۷۱۲).

۱-۴- **عدم استلزام محال عرفی:** همچنین صحت عقد نباید مستلزم امر محال عرفی باشد. مانند اینکه دو مالک بر یک کالا به نحو استقلال مالکیت کامل پیدا کنند (همان).

۱-۵- **مجانی لحاظ نکردن عمل از سوی شارع:** و بالأخره اینکه مورد عقد نباید از مواردی باشد که شارع آن را مجانی اعتبار کرده باشد. برای نمونه مورد اجاره نباید به عنوان حق غیر، در ذمه اجیر بصورت رایگان لحاظ شده باشد (همان).

۱-۶- **ادله طرفداران نظریه تنافی و نقد آن:** با در نظر گرفتن موارد فوق اکنون به این نکته می‌پردازیم که آیا ذات وجوب یک عمل با اخذ اجرت بر آن منافات دارد؟ در پاسخ به این پرسش باید یادآور شد هرچند برخی از فقها برای منافات وجوب با اخذ اجرت نکاتی را ذکر کرده‌اند، اما ادله‌ای که اقامه کرده‌اند خالی از مناقشه نیست.

^۱ تعبیر مستأجر در اجاره خدمات، به معنی کارفرماست (جعفری لنگرودی، ص ۶۴۶). در چنین اجاره‌ای کارگر و متعهد، اجیر نامیده می‌شود (همان، ۶).

تحلیل فقهی مشروعیت کسب درآمد از انجام فعل واجب ۲۹۱

۱-۶-۱- مالیت نداشتن عمل واجب: از جمله اینکه عمل مسلمان «مال» محسوب نمی‌شود. تنها از این جهت می‌توان در مقابل عمل مسلمان مالی پرداخت که آن عمل «محترم» است. بنابراین اگر عملی «واجب» باشد، ایجاب عمل، موجب سقوط احترام می‌گردد (اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۹۶). اما این دیدگاه مورد انتقاد قرار گرفته و گفته شده «مالیت» امری انتزاعی است که از مقام میل و رغبت عقلا به عمل بخاطر اغراض و فواید آن انتزاع می‌شود. مدرک شرعی احترام عمل مسلمان، فقط روایت مشهور نبوی است که حرمت مال مسلمان را مانند حرمت خون او می‌داند (حر عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱۲، ص ۲۹۷، باب ۱۵۸). حرمت عمل، بدین خاطر است که «مال» محسوب می‌شود و از این جهت که «عمل» است، احترام ندارد. بنابراین صغرای دلیل فوق که عمل مسلمان را مال نمی‌داند مخدوش است (اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۹۷).

۱-۶-۲- احترام نداشتن عمل: شیخ انصاری برای اثبات تنافی ذاتی اخذ اجرت با وجوب، چنین استدلال کرده که عمل مسلمان، هرچند مال است، اما دارای احترام نیست. زیرا عامل، مقهور علیه است و رضایت و اذنش معتبر نیست. مال در صورتی محترم است که اذن و رضایت صاحبش معتبر باشد. در حالی که ایجاب عمل، اعتبار دادن و رضایت عامل را ساقط می‌کند (انصاری، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۶۳). این نظریه هرچند با دیدگاه پیشین مشترک است، اما در نقد آن باید یادآور شد «مال مسلمان» از دو جهت دارای احترام است. نخست از جهت اضافه مال به مسلمان و دوم از جهت «مالیت مال مسلمان». حیثیت اضافه مال به مسلمان به خودی خود مقتضای احترام مال است. بدین گونه که هیچ کس بدون اذن و رضایت مسلمان، حق تصرف در اموال او را ندارد. او مسلط بر مال خود بوده و کسی نباید مزاحمتی برای تسلط مسلمان بر مالش فراهم کند. همچنین مقتضای مالیت مال مسلمان، حرمت مال اوست. بدین معنی که این مال هدر نرفته و بدون تدارک نباشد. بنابراین با مال مسلمان نمی‌توان کالایی را که شرعا مال محسوب نمی‌شود، مانند شراب یا خوک، معامله نمود. با این توضیح باید یادآور شد وقتی عملی «واجب» می‌شود، ایجاب عمل، موجب سقوط احترام عمل از حیث نخست می‌گردد. اما احترام عمل از جهت دوم به قوت خود باقی است. از این رو می‌بینیم که در حال اضطرار می‌توان بدون اذن صاحب مال، آن را تصرف نمود، با این حال، مال همچنان محترم است و لذا مضطر، ضامن بهای کالایی است که در وقت اضطرار تصرف نموده است (اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۹۷).

۱-۶-۳- سقوط ملکیت تصرف بر اثر ایجاب: استدلال سومی که برای توجیه تنافی ذاتی وجوب عمل با اخذ اجرت مطرح شده، اینکه ایجاب عمل، موجب سقوط «ملکیت تصرف» می‌شود. زیرا مقهوریت، با ایجاد سلطنت بر فعل و ترک، منافات دارد. در حالی که شرط نفوذ هرگونه تصرف

معامله‌ای، ملکیت تصرف است. اما برای درک این استدلال باید دید مقصود از «ملکیت تصرف» چیست؟ اگر این اصطلاح به معنی «سلطنت تکلیفی» است که از جواز عمل انتزاع می‌شود، در این صورت این ملکیت برای عامل وجود دارد. چرا که او شرعاً می‌تواند عمل را انجام داده یا ترک کند. و گرچه این ملک، با ایجاب یا تحریم، از بین می‌رود، اما از این جهت اشکالی وجود ندارد (همان). اما اگر این تعبیر به معنی «سلطنت وضعی» است یعنی قدرت بر تصرف معاملی، و اینگونه سلطنت تابع آن است که اموری که به عنوان سبب معاملی معتبر شناخته شده‌اند وجود داشته باشند^۱، در این صورت، «وجوب»، هیچ یک از این امور را از بین نمی‌برد. بنابراین اگر عملی بر مستأجر واجب شود، سلطنت او بر تصرف وضعی، محفوظ بوده و عدم وجوب عمل هم از شرایط نیست. البته می‌توان پذیرفت که عمل باید مباح باشد، یعنی حرام نباشد.

۴-۶-۱ - **عدم مملوکیّت عمل اجیر:** استدلال دیگر اینکه: اجاره در صورتی صحیح است که متعلّق آن مملوک اجیر باشد و تنها در این صورت، اجیر می‌تواند آن را به مستأجر/ کارفرما، منتقل کند. در حالی که وقتی عملی بر مکلف از سوی خداوند واجب می‌شود، ایجاب عمل آن را ملک خداوند نموده و خداوند مستحقّ آن است. بنابراین نمی‌توان مملوک کسی را به تملیک دیگری در آورد (کاشف‌الغطا، ۱۴۲۰ق، ص ۷۵). اما این استدلال نیز مورد نقدهای متعددی قرار گرفته است. از جمله اینکه مملوکیّت عمل برای خداوند، با مملوکیّت آن برای مستأجر، به دو معنی بوده و لذا منافاتی با هم ندارند. ملکیت خداوند به معنی سلطنت و قیمومیت او نسبت به همه اشیاء است و به این اعتبار همه هستی مملوک خداوند متعال است. اما ملکیت مستأجر، امری اعتباری است (خویی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۵۰).

نقد دیگری که از سوی محقق اصفهانی مطرح شده از این قرار است: اقتضای ایجاب برای ملکیت از دو حال خارج نیست. **الف-** یا بدین ملاحظه است که «ملکیت» برابر با «سلطنت» بوده و حقیقت سلطنت آن است که زمام عمل بدست مالک است. یعنی فعل و عمل، قبل از ایجاب، مملوک مکلف است، اما اگر عمل بر مکلف واجب شود، اختیار آن از دست او خارج شده و در اختیار خداوند قرار می‌گیرد. اکنون باید گفت اگر مقصود این نکته باشد، بی‌تردید چنین سخنی صحیح نیست. زیرا زمام عمل بدست مکلف است. یعنی او تکویناً می‌تواند آن را انجام دهد یا ترک کند. بنابراین، ملک اعتباری برای انسان است، نه خداوند. خداوند زمام تشریحی امور را در دست داشته و می‌تواند امری را وضع یا رفع کند. برای

^۱ مانند اینکه لفظ بصورت عربی، ماضوی و منجز باشد، مورد معامله ملک طلق بوده و حق غیر به آن تعلق نگرفته باشد، متعاملین عاقل و بالغ و مختار باشند. اگر این شرایط وجود داشت، ملکیت تصرف، یعنی قدرت بر تصرف هم خواهد بود.

تحلیل فقهی مشروعیت کسب درآمد از انجام فعل واجب ۳۱

او قبل و بعد از ایجاب تفاوتی ندارد. البته بعد از ایجاب، سلطنت تکلیفی از دست مکلف خارج و زایل می‌شود. اما اینکه ایجاب، مقتضی آن باشد که زمام عمل شرعا یا تکوینا بدست شارع قرار گیرد سخنی نادرست است. پ- و یا اینکه گرچه ملکیت غیر از سلطنت بوده و به منزله احاطه و احتواء است، اما قبل از ایجاب، احتوایی از سوی شارع وجود ندارد. زیرا محتوی له، خود مکلف است و بعد از ایجاب از سوی شارع، فعل برای شخص او معین شده و او بر آن احاطه دارد. اما در نقد این صورت باید گفت ذات و طبیعت ایجاب، فقط مقتضی تعیین عمل بر مکلف است. اما اینکه تعیین عمل برای اوست یا برای غیر او، از طبیعت ایجاب فهمیده نمی‌شود (اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۹۸).

۵-۶-۱- عدم ترتب آثار ملک عمل: استدلال دیگری که بر تنافی ذاتی وجوب با اخذ اجرت مطرح شده اینکه آثار ملک عمل^۱، بر امر واجبی که متعلق اجاره باشد، مترتب نمی‌شود. بنابراین می‌توان دریافت که امر واجب، به ملکیت در نمی‌آید (همان، ص ۱۹۷). اما این استدلال نیز مورد انتقاد قرار گرفته است. توضیح اینکه عدم زوال آثار وجوب ذاتی با زوال آثار وجوب عرضی منافاتی ندارد. برای مثال، اقاله موجب انتفاء وجوب وفا به اجاره می‌شود، نه اینکه موجب انتفاء وجوب ذاتی عمل گردد. همچنین ابراء موجب عدم استحقاق مستأجر نسبت به عمل می‌گردد، نه اینکه نفس عمل واجب نیست. نیز تاخیر موجب عدم تعجیل از حیث استحقاق مستأجر است، نه از جهت اقتضای وجوب عمل فی نفسه نسبت به فوریت. بنابراین صحت اجاره بدون مانع است.

۶-۶-۱- لغو بودن اجاره در عمل واجب: برخی از فقیهان، برای اثبات تنافی، یادآور شده‌اند که پرداخت عوض برای عمل واجب اجیر، لغو است و از آنجا که شرط اجاره و بطور کلی معامله آن است که سفهی نباشد، بنابراین نمی‌توان چنین معامله‌ای را صحیح تلقی نمود (همان، به نقل از خراسانی، کتاب القضاء). اما در نقد این استدلال باید گفت آنچه بذل و پرداخت عوض را لغو و معامله را سفهی می‌کند، تعیین عمل از سوی اجیر است که مساوی با یقین به صدور عمل از سوی او باشد. اما اگر شرعا فقط عمل بر او تعیین پیدا کند، بذل عوض لغو نیست. چرا که بذل، به ازاء اصل عمل یا تعجیل در انجام آن صورت می‌گیرد.

۷-۶-۱- اکل مال به باطل بودن اجرت فعل واجب: و بالأخره اینکه برخی یادآور شده‌اند پرداخت اجرت به اجیر در موردی که نفس عمل بر او واجب باشد، از مصادیق «اکل مال به باطل» است (انصاری، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۱۳۵). توضیح اینکه ایجاب، از فایده‌ای ناشی می‌شود که بازگشت آن به

^۱ از قبیل ابراء، اقاله و تاخیر.

کسی است که عمل بر او واجب شده است. اما در نقد این سخن باید گفت صرف اینکه واجب دارای فایده ای است که به اجیر بر می‌گردد، منافاتی با این ندارد که به مستأجر/کارفرما هم برگردد. نتیجه آنکه ادله کسانی که میان ذات وجوب با اخذ اجرت تنافی دیده‌اند، تمام نبوده و یکایک آن‌ها مورد خدشه و انتقاد قرار دارد.

۲- اقسام واجب و امکان تحصیل درآمد

اکنون باید مسأله را از زاویه‌ای دیگر مورد بررسی قرار داده و ببینیم با فرض عدم تنافی ذاتی کسب درآمد با وجوب، در کدام یک از اقسام واجب امکان شرعی کسب درآمد وجود دارد؟

۲-۱- **واجب عینی تعیینی:** در این زمینه برخی از فقها معتقدند اخذ اجرت بر امر واجب عینی تعیینی جایز نیست. زیرا همچنانکه در مبحث قبل اشاره شد، اجیر مقهور بوده و عملش احترامی ندارد. اما در نقد این دیدگاه، علاوه بر آنچه که قبلاً اشاره شد، باید افزود مقهوریت قانونی غیر از مقهوریت تکوینی است. در مقهوریت تکوینی پرداخت مال و بذل عوض، سفهی است. در حالی که در مقهوریت قانونی اینگونه نیست. زیرا اجیر، آزاد و مختار است، می‌تواند عمل را بپذیرد یا نپذیرد. بنابراین اگر عمل مورد علاقه مستأجر باشد، و احتمال بدهد که ممکن است اجیر آن را انجام دهد، عقلاً اجاره چنین عملی را جایز می‌دانند. علاوه بر این، اگر مقصود از اجاره، در مورد امر واجب عینی تعیینی، خصوصیت فردی عمل باشد، بدون شک اجاره صحیح خواهد بود. همچنین اگر مورد اجاره، نفس وجوب هم باشد، باز اجاره صحیح است. زیرا تمامی ادله‌ای که برای تنافی گفته شده بود، مورد خدشه قرار گرفت و علاوه بر این، عموماً می‌تواند که بر صحت قراردادهای و عقود دلالت دارند، در اینجا نیز قابل استنادند.

۲-۲- واجب تخییری: در اینجا باید دو بحث را مطرح نمود.

۲-۲-۱- **واجب تخییری توصیلی:** حتی کسانی که در مورد اخذ اجرت در واجبات اشکال کرده‌اند معتقدند در صورتی که منفعت محلله‌ای وجود داشته باشد، اخذ اجرت برای «یکی از دو فرد واجب تخییری» مانعی ندارد. زیرا او مقهور نیست (انصاری، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۱۳۶). توضیح اینکه در واجب تخییری، متعلق وجوب، عنوان «احد الافراد» است بنابراین اگر عقد اجاره برای انجام «یک فرد خاص»، منعقد گردد، در حقیقت از موضوع «اخذ اجرت در واجبات»، خارج خواهد بود. همچنین اگر واجب تخییری منحصر به یک نوع شود، باز هم اخذ اجرت بر آن بلامانع است. زیرا در واجب تخییری آنچه بر مکلف واجب است تحقق طبیعت وجوب است. بنابراین اگر فقط یک فرد هم وجود داشته باشد، اجاره بر آن صحیح بوده و اخذ اجرت بر آن بلامانع است (خویی، ۱۳۷۴ق، ج ۱، ص ۴۶۸).

تحلیل فقهی مشروعیت کسب درآمد از انجام فعل واجب / ۳۳

۲-۲-۲- **واجب تخییری تعبدی:** شیخ انصاری (ره) می‌گوید: اگر عمل واجب، تخییری تعبدی باشد دو حالت وجود دارد یا ما معتقدیم که اخلاص نسبت به قدر مشترک کافی است و ایجاد خصوص بعضی از افراد، برای داعیی غیر از اخلاص مانعی ندارد، که در این صورت اخذ اجرت بلامانع است. و یا می‌گوییم اتحاد وجوب قدر مشترک با خصوصیت، مانع از تفکیک میان آن دو، در قصد است. که در این صورت اخذ اجرت جایز نیست (انصاری، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۱۳۶).

در نقد سخن این بزرگ مرد فقاقت باید گفت: میان اقسام واجب تخییری، هیچ فرقی وجود ندارد و همان سخنی که برای صحت اخذ اجرت در واجب تخییری توصلی گفته شد، در مورد واجب تخییری تعبدی نیز جاری است.

۲-۳- **واجب کفائی:** واجب کفائی نیز یا تعبدی است و یا توصلی. شیخ انصاری (ره) می‌گوید: اگر واجب کفائی توصلی باشد، اخذ اجرت برای انجام عمل از سوی مستأجر صحیح بوده و در حقیقت عامل، کسی است که اجرت را می‌پردازد. ولی اگر واجب کفائی تعبدی باشد، اخذ اجرت برای انجام چنین عملی جایز نیست (همان).

وی، سپس از حکم واجب کفائی توصلی، یک صورت را خارج می‌کند و آن فرضی است که عمل به عنوان حقوق مخلوق بر ذمه مکلف اعتبار شده باشد. در این فرض اگر کسی آن عمل را انجام داد، اخذ اجرت از او یا سایر مکلفین صحیح نیست (همان). اما در نقد این دیدگاه گفته شده اگر بپذیریم که متعلق وجوب، در واجب کفائی، عنوان "احد المکلفین" است، بنابراین ایقاع اجاره برای اینکه شخص معینی به این عمل مبادرت ورزد و اخذ اجرت برای این خصوصیت، در حقیقت از قبیل اخذ اجرت بر واجب نخواهد بود. زیرا آنچه متعلق اخذ اجرت است، واجب نبوده و برای آنچه که واجب است اجرتی اخذ نشده است. حتی اگر واجب کفائی در یک شخص هم منحصر شود باز مسأله به همین صورتی است که گفتیم. زیرا آنچه بر مکلف واجب است، تحقق طبیعت امر واجب می‌باشد. برای نمونه در مورد دفن میت، کسی که این امر بر او واجب شده، می‌تواند میت را در هر نقطه‌ای که بخواهد دفن کند. اما اگر برای دفن در یک نقطه معین و با کیفیتی خاص، اجرتی بگیرد منافاتی با اصل وجوب کفائی آن عمل بر او، ندارد. با این توضیح، میان واجب کفائی تعبدی و توصلی، از این جهت، تفاوتی وجود ندارد. نکته دیگری که در نقد سخن مرحوم شیخ انصاری باید گفت این است که صرف اینکه عملی به عنوان «حق غیر» در شریعت، اعتبار شده، برای عدم جواز اخذ اجرت کافی به نظر نمی‌رسد، بلکه باید این نکته را احراز نمود که مطلوب شارع مقدس این است که این عمل به صورت «رایگان» انجام شود.

دیدگاه دیگری که در این زمینه وجود دارد اینکه اگر واجب کفایی از اموری است که ذاتاً به دین مربوط است، کسب درآمد از طریق انجام آن حرام است. برای نمونه کسب درآمد از طریق فقهات، اقامه دلایل علمی برای رفع شبهات، امر به معروف و اموری از این قبیل، از آنجا ذاتاً اموری دینی‌اند، جایز نیست. همچنین اموری مانند طبابت، پرستاری، کمک به درماندگان در زمان حوادث ناگوار، از این قبیل‌اند. اما در اموری که اولاً و بالذات متعلق به اموالند، هر چند به نحو کفایی واجب باشند، مانند پارچه بافی، رنگرزی و تجارت، کسب درآمد جایز است (مفتاح الکرامة، ج ۱۲، ص ۳۰۵-۳۰۶)

۳- اخذ اجرت در واجبات نظامیه

اگر بپذیریم که اخذ اجرت بر واجبات، امری جایز است، مشکلی پیش نخواهد آمد. اما اکنون باید ببینیم که بنابر نظر کسانی که قائل به حرمت اخذ اجرت در واجبات هستند، مشکل واجبات نظامیه چگونه حل می‌شود. توضیح اینکه اموری مانند صناعات که نظام معیشت انسانی و جامعه، متوقف بر وجود آنهاست، بخاطر اقامه نظام، واجب‌اند، بلکه گهگاه واجب عینی می‌شوند. از طرفی همه فقها می‌پذیرند که اخذ اجرت بر این امور جایز است و این نظر از سوی فقهای قائل حرمت اخذ اجرت در واجبات نیز پذیرفته شده است. آیا میان این دو فتوا تهافتی دیده نمی‌شود؟

برای حل این مشکل بهترین پاسخ، گفتار شیخ اعظم انصاری است. ایشان می‌فرمایند: وجوب صناعات، از جهت خود آنها نیست، بلکه از جهت امر به اقامه نظام است. اما باید توجه داشت که اقامه نظام متوقف بر انجام عمل بصورت رایگان نیست، بلکه به دو صورت ممکن است این عمل انجام شود: رایگان و یا بوسیله پرداخت اجرت. مثلاً آنچه بر طبیب واجب است این است که او عمل خود را بذل کند. اما لازم نیست که این بذل عمل به شرط تبرع باشد، بلکه او می‌تواند این عمل را یا متبرعاً انجام داده و یا مطالبه اجرت کند. اکنون اگر مریض اجرت را پرداخت، بر او علاج واجب است. اگر مریض از پرداخت اجرت، خودداری نمود در فرضی که ترک مداوا منجر به هلاکت مریض شود، حاکم اسلامی، می‌تواند طبیب را مجبور نموده و اجرت او را از باب حسبه از بیت المال بپردازد. اگر مریض بیهوش بود، ولی او باید اجرت را بپردازد و اگر ولی‌ای همراه او نبود طبیب می‌تواند به قصد اجرت، طبابت کند و استحقاق اجرت را نیز دارد. اگر مریض مالی دارد باید اجرت طبیب را بپردازد و اگر ندارد، در ذمه اوست یا در حیاتش باید ادا کند و یا اگر مُرد پس از مرگش از زکوة و... باید پرداخت شود (انصاری، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۱۴۰).

۴- اخذ اجرت برای عبادت شخص اجیر

پرسش دیگری که در چارچوب این بحث باید مورد بررسی قرار گیرد اینکه آیا انسان می‌تواند برای انجام عبادتی که خود، مکلف به انجام دادن آن است مالی دریافت کند؟ برای نمونه برای کسی که تازه عمل به تکالیف دینی و شرعی را آغاز کرده، آیا می‌توان به عنوان تشویق وجهی به او پرداخت؟ در تحلیل این مسأله باید گفت اگر بپذیریم اخذ اجرت برای عبادت شخصی، مانند نذر به انجام عبادت یا قَسَم برای انجام عبادت است، باید گفت اشکالی وجود ندارد. زیرا موجب تأکد عبادت عبادت می‌گردد. توضیح اینکه ما دلیلی نداریم که اثبات کند متعلق اجاره باید از قصد قربت خالی باشد. نهایت اینکه، امری که از سوی اجاره ناشی می‌شود، امری توصلی است و سقوط آن متوقف بر قصد قربت نیست. بنابراین اجاره، هیچگاه با عبادت بودن عمل اجاری منافاتی ندارد، بلکه باعث تأکید بیشتر آن عمل می‌گردد. انجام صحیح عمل، بعد از اجاره، برای تملک مال نیست، چرا که با عقد اجاره، اجیر مالک مال شده و تملک حاصل می‌گردد. بنابراین، اجیر عملی را که براساس قرارداد اجاره باید انجام دهد، بصورت کامل - از حیث اجزاء و شرایط - به عنوان خوف از خداوند سبحان و وفاء به عقدی که شرعاً مطلوب است، انجام می‌دهد (خویی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۵۲).

۵- اخذ اجرت برای انجام نیابت از سوی شخص دیگر

در مورد انجام عبادت نیابتی، دو بحث باید مطرح شود:

الف- آیا - ثبوتاً - امکان چنین عملی وجود دارد یا نه؟ به تعبیر دیگر چگونه می‌توان گفت عمل نائب موجب فراغ ذمه منوب عنه می‌شود؟ یا به دیگر سخن آیا ممکن است نائب، به خداوند تقرب جوید ولی منوب عنه قرب معنوی پیدا کند؟
ب- بر فرض که ثبوتاً چنین عملی امکان پذیر باشد آیا دلیلی هم برای صحت نیابت از سوی غیر وجود دارد؟

اکنون باید این دو بحث را مطرح کنیم.

۱-۵- عمل نائب و فراغ ذمه منوب عنه

شیخ انصاری (ره) می‌گوید: از نائب دو فعل سر می‌زند: یکی عملی است که به عنوان عبادت انجام می‌دهد - مانند نماز - و دوم، نیابت است یعنی اینکه نائب خود را به منزله منوب عنه قرار می‌دهد. اکنون باید گفت فعل دوم - یعنی نیابت - فی حد نفسه امری مستحب است ولی بوسیله اجاره، وجوب توصلی پیدا می‌کند و در وجوب توصلی هم - فی حد ذاته - قصد قربت معتبر نیست. بنابراین اخذ اجرت

بر آن، بدون اشکال است. از این رو می‌توان گفت که مورد اجاره همین امر توصلی است. به تعبیر دیگر مالی که نایب برای عبادت از سوی غیر دریافت می‌کند برای این جهت است که خود را به منزلهٔ منوب عنه قرار می‌دهد. اما خود عبادت، به داعی قربت آورده می‌شود و متعلق امر جاری نیست (انصاری، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۱۴۴).

محقق معاصر آیت‌الله خویی بر این نظریه ایراد کرده و می‌گوید: اگر این سخن صحیح باشد باید بگوییم به صرف اینکه نایب خود را به منزلهٔ منوب عنه قرار می‌دهد، باید استحقاق اخذ اجرت را داشته باشد (خویی، ۱۳۷۴ق، ج ۱، ص ۴۷۴).

در پاسخ به این ایراد باید گفت: اجرت در ازاء «تنزیل در عمل» است. و این تنزیل گرچه فقط در عمل تحقق پیدا کرده ولی عمل نه جزء و نه قید تنزیل است. نظیر این سخن را می‌توانیم برای اخذ اجرت بر ارادهٔ زدن کسی بگوییم (البته بر اساس این نظریه که اراده، از مراد در خارج تفکیک ناپذیر است). در اینجا نیز زدن نه جزء و نه قید است. به تعبیر دیگر میان اینکه امری بعنوان قید یا جزء مستأجر فیه باشد یا اینکه تحقق مستأجر فیه متوقف بر آن باشد تفاوت وجود دارد. اگر عمل بعنوان جزء یا قید اعتبار شود، با نفس نیابت در تضاد خواهد بود.

محقق نائینی تصویر دیگری ذکر کرده و می‌گوید: نایب با امثال امری که متوجه به منوب عنه است، فراغ ذمهٔ او را قصد می‌کند و بدین صورت ذمهٔ منوب عنه فارغ می‌شود (نائینی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۸). در نقد این سخن گفته اند: اولاً امثال امری که متوجه کسی دیگر است، از سوی فردی دیگر بدون معنی است. زیرا این امر برای این فرد برانگیزندگی ندارد. این بدان می‌ماند که کسی با امثال امر روزه بخواهد امری را که متعلق به نماز است امثال کند. و ثانیاً بر فرض که امکان برانگیزندگی را بپذیریم، با وجود اینکه مکلف متعلق تکلیف را انجام نداده، چرا باید ذمه‌اش فارغ شود؟ و ثالثاً ممکن است منوب عنه مرده باشد و از آنجا که مرگ پایان تکلیف است، مرده تکلیفی ندارد. و بالأخره، گاه نیابت در امری است که منوب عنه در زمان حیات خود، تکلیفی نسبت بدان نداشته است.

محقق خویی برای توجیه صحت نیابت می‌گوید در اینجا سه امر وجود دارد:

- ۱- امری که متعلق به منوب عنه است. بدیهی است که این امر، ملاک صحت نیابت نیست. زیرا این امر با مرگ و... غالباً ساقط می‌شود و بر فرض هم که باقی باشد، نایب نمی‌تواند آن را امثال کند.
- ۲- امری که متعلق به نایب است. زیرا مستحب است که انسان نایب از سوی غیر شود، چرا که این عمل احسانی در حق منوب عنه است. این امر ملاک صحت نیابت است و نایب نیز قصد همین امر را می‌نماید.

تحلیل فقهی مشروعیت کسب درآمد از انجام فعل واجب / ۳۷

۳- امر به وفاء، بعد از تحقق اجاره. توضیح اینکه در این هنگام که اجاره متحقق می‌شود، عمل واجب می‌گردد.

در اینجا نکته ای که به ذهن می‌رسد این است که بر فرض این سه امر وجود داشته باشد ولی بالأخره عمل نائب چگونه می‌تواند ذمه منوب عنه را فارغ کند؟ به تعبیر دیگر اگر مسأله تنزیل را نپذیریم، وفاء به عقد اجاری، یا انجام و امتثال امری که متعلق به نائب است، چگونه می‌تواند ذمه منوب عنه را بری کند؟

از این رو بهترین تصویر، همان تصویر «تنزیل نائب به منزله منوب عنه» است که شیخ انصاری مبتکر آن بوده و با توضیحاتی که داده شد، اشکالات آن مرتفع می‌گردد.

اشکال: تقریبی که در عمل عبادتی نیابتی لازم است، قابل نیابت نیست. یعنی تقرب نائب موجب قرب اوست، نه تقرب منوب عنه. به تعبیر دیگر تقرب معنوی مانند تقرب حسی است. یعنی همانگونه که در تقرب حسی، کسی متقرب می‌شود که خودش نزدیک شود به متقرب الیه، در تقرب معنوی نیز چنین است (اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۲۵).

پاسخ: قربی که در عبادت معتبر است اگر از حقائق واقعی باشد - مانند کمال روحانی و تجرد از ماده - نمی‌توان گفت که با فعل نائب چنین قربی برای منوب عنه حاصل می‌شود. ولی باید توجه داشت که اصلاً چنین چیزی معتبر نیست. مقصود از قرب، قرب اعتباری است که موجب سقوط امر و یا سقوط مکلف به از عهده منوب عنه است. و ما می‌توانیم از ادله نیابت چنین نکته‌ای را استفاده کنیم. بنابراین قیاس قرب اعتباری به قرب حسی، قیاس مع الفارق است. همچنین می‌توان گفت عمل نائب از طرف منوب عنه، موجب وصول صورت عمل به منوب عنه می‌شود. و این نکته در بعضی از روایات نیز وارد شده است.

اشکال: نائب اصلاً نسبت به ذات عمل مأمور نیست. بنابراین در مورد او، تقرب، امکان ندارد. نائب فقط دارای امر نیابتی است و امر نیابتی هم توصلی است. بر فرض هم که نائب بوسیله امر نیابتی به خداوند تقرب جوید، این تقرب در مقایسه با امر او و نسبت به اوست، نه اینکه در اضافه به امر منوب عنه و نسبت به او باشد (همان، ص ۲۲۴).

پاسخ: عقلاً نیابت را تنزیل شخصیت نائب به منزله شخصیت منوب عنه می‌دانند و چنانکه در بحث آینده خواهیم گفت این تنزیل از سوی شارع امضا گردیده است. بنابراین باید گفت از ادله چنین استفاده می‌شود که ادله‌ای که مکلف را ملزم به انجام تکلیف می‌نمایند، در عنوان "مکلف" توسعه داده و آن را

اعم از وجود حقیقی و وجود تنزیلی مکلف دانسته اند. بنابراین از آنجا که نائب، وجود تنزیلی منوب عنه است، تکلیف و امر نیز به او متوجه خواهد بود.

۲-۵- ادله صحت نیابت

قبل از اینکه به این بحث پردازیم، ذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه باید ببینیم مقتضای اصل لفظی و نیز اصل عملی در این زمینه چیست؟

مقصود از اصل لفظی اطلاقات ادله اولیه احکام است. در این زمینه باید گفت اطلاقات ادله نشانگر این معنی است که بر خود مکلف واجب است که عمل را انجام دهد، خواه شخص دیگری آن عمل را انجام بدهد یا نه. همچنین مقتضای اصل عملی در مورد نیابت این است که اصل، عدم نیابت است. بنابراین در هر موردی که دلیلی معتبر، بر صحت نیابت از سوی غیر، دلالت کرد، از این اطلاقات و اصول، دست برداشته و به آن دلیل عمل می‌کنیم و در هر موردی که دلیلی بر صحت نیابت نیافتیم، به مقتضای اصل اولی، باید نیابت را در آن، نادرست بدانیم.

اکنون باید گفت روایاتی چند، در زمینه صحت نیابت در نماز، روزه، حج، وقف، عتق و بطور کلی افعال نیک، وارد شده است. و با وجود این روایات، جای تردیدی در صحت نیابت از سوی غیر باقی نمی‌ماند. این روایات در جلد اول وسائل الشیعه باب ۲۸ از ابواب احتضار، جلد دو در ابواب ۴۰ تا ۴۶ از ابواب دعاء، جلد سه باب ۱۲ از ابواب قضاء الصلوات، جلد پنج ابواب ۲۵ تا ۳۱ از ابواب نیابت در حج و نیز در ابواب وقف و وصایا، ذکر شده است.

نتیجه‌گیری

با لحاظ ابعاد و زوایای مختلف مسئله، می‌توان دریافت اولاً هیچ مدرک نقلی خاصی در زمینه حکم کلی شرعی درآمدزایی از انجام فعل واجب، در متون دینی وجود نداشته و ادعای اجماع نقل شده از سوی برخی از فقها، یا شهرت فتوایی، با توجه به اختلافات دیدگاه آنان، قابل قبول نیست. از سوی دیگر وجوه و ادله‌ای که برای تنافی ذاتی مطلق وجوب با کسب درآمد مطرح شده، همگی مخدوش و مورد انتقاد بوده و توانایی اثبات مدعا را ندارد. علاوه بر این نگاهی به تاریخ جوامع اسلامی نشانگر آن است که سیره و روش مسلمانان همواره بر این قرار داشته که به کسانی که خدماتی ارائه می‌کرده‌اند، اجر و مزد پرداخته‌اند. ضمن اینکه نپرداختن اجر و مزد کسانی که خدمتی ارائه می‌دهند، می‌تواند برای جامعه تبعات گوناگونی به دنبال داشته باشد. بنابراین خدمات گوناگونی که از سوی افراد به جامعه یا فرد ارائه می‌شود، نمی‌تواند رایگان فرض شده و بدون اجر و مزد انگاشته شود. لذا هر عقدی که دارای مشروعیت بوده و سایر شرایط را دارا باشد، می‌تواند در مورد انجام عمل واجب هم معتبر باشد. به دیگر سخن، وجوب یک

تحلیل فقهی مشروعیت کسب درآمد از انجام فعل واجب / ۳۹

عمل مانعی برای تحقق قرارداد نخواهد بود. تنها صورتی که از این حکم می‌توان استثنا کرد، موردی است که بتوان رایگان بودن عمل را از ادله قطعی شرعی اثبات نمود. در این مورد نیز در صورت نیاز جامعه به استفاده از خدمات اشخاص، زمینه برخورداری از بیت‌المال و ارتزاق از آن امکان‌پذیر خواهد بود.

منابع

۱. آل بحر العلوم، سید محمد، بلغة الفقیه، چاپ چهارم، تهران، مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ق.
۲. اصفهانی، محمدحسین، بحوث فی الفقه: کتاب الإجارة، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۳. انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، چاپ هشتم، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
۴. بجنوردی، حسن، القواعد الفقهیه، تحقیق: مهدی مهریزی و محمدحسن درایتی، چاپ اول، قم، الهادی، ۱۴۱۹ق.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۶۸ش.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۱ق.
۷. خویی، ابوالقاسم، مستند العروة الوثقی، تقریر: مرتضی بروجردی، چاپ اول، قم، لطفی، ۱۳۶۵ش.
۸. خویی، ابوالقاسم، مصباح الفقاهة فی المعاملات، تقریر: محمدعلی توحیدی، چاپ اول، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۷۴ق.
۹. خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی الفقه الجعفری، تقریر: علی حسینی شاهرودی، چاپ اول، قم، دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۰۸ق.
۱۰. سبحانی، جعفر، المواهب فی تحریر أحكام المکاسب، تقریر: سیف‌الله یعقوبی، چاپ اول، قم، مؤسسه الامام الصادق(ع)، ۱۴۱۶ق.
۱۱. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۱۲. طباطبایی، علی، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۸ق.
۱۳. طباطبایی یزدی، محمدکاظم، حاشیه المکاسب، چاپ چهارم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۰ش.
۱۴. عاملی، سید جواد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق.

٤٠ / مبانی فقهی حقوق اسلامی، سال چهاردهم، شماره بیست و هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۲۵-۴۲

۱۵. کاشف الغطاء، جعفر، شرح القواعد، چاپ اول، نجف، الذخائر، ۱۴۲۰ق.
۱۶. کرکی، علی بن الحسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۴ق.
۱۷. نائینی، محمدحسین، مکاسب و البیع، تقریر: محمدتقی آملی، چاپ اول، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۸. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هشتم، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵ش.

Abstract

The scope of religious duties in the Islamic society has provided challenges for the religious people and the jurists have tried to face these questions in terms of evidence and documents. The most important question is whether earning money through performing an obligatory act can be legitimate or just the necessity of the act will be a legal obstacle to earning income. This question raises other questions, including whether it is possible to distinguish between the obligatory types in this regard. Is it lawful to receive a reward for performing one's worship? Do proxy actions have legitimacy? This article criticizes and examines their arguments and documents by presenting the views of the jurists and finally proves that earning money through these means is legitimate.

Keyword: Earn money, Obligatory action, Representation, Obligations prescribed, Muslim property, Occupy property.

المُلخَص

شكل نطاق الواجبات الدينية فى المجتمع الإسلامى تحديات أمام المتدينين ، وقد حاول الفقهاء مواجهه هذه الأسئلة من حيث الأدلة والمستندات الشرعية. السؤال الأهم هو ما إذا كان كسب المال من خلال القيام بعمل إزامى يمكن أن يكون مشروعاً أم أن مجرد ضرورة الفعل سيكون مانعاً شرعياً فى كسب الدخل. وهذا السؤال يثير تساؤلات أخرى، منها هل يمكن التفصيل بين الواجبات فى هذا الشأن. وهل يحل أجر العبادة؟ هل الإجراءات بالوكالة لها شرعية؟ ينتقد هذا المقال و يبحث فى حججهم و وثائقهم من خلال عرض آراء الفقهاء ويثبت أخيراً أن كسب المال بهذه الوسائل أمر مشروع.

كلمات المفتاحية: الكسب، العمل الواجب، نيابة، الواجبات نظاميه، مال المسلم، ملكية التصرف.